



نوشتہ: هارولد پینتر HAROLD PINTER

ترجمہ:

دکٹر منوچہر بیات مختاری



---

ازین نمایشنامه هفتصد نسخه در چاپخانه دانشگاه مشهد چاپ شد

اردیبهشت ۱۳۵۳

# فاسق

اثر

هارولد پینتر

ترجمه:

دکتر منوچهر بیات مختاری

حق چاپ و نمایش مخصوص متوجه است

## مقدمهٔ مترجم

در تمام آثاریکه از هارولد پینتر تاکنون منتشر شده است ، اطلاع چندانی درباره زندگی و افکار او بچشم نمی خورد(۱) . درواقع ، پینتر ، درباره خود مهر سکوت بر لب نهاده است و این خود قسمی از روش نگارش اورا در زمینه تأثر تشکیل می دهد . او خود را ، تاحدامکان ، از آثارش بدور می دارد ، تا استقلال بیشتری بانها دهد و نمایشنامه هایش را به عنوان آثارهنری مستقل که خود معرف خویشند به مردم عرضه کند . مسلم اینست که هر نویسنده ، شاعر و بطرور کلی ، هر هنرمند خود را بنوعی در آثار خویش معرفی می کند . به عبارت دیگر ، آثار هنری بازتابی از شخصیت ، افکار و خصوصیات اخلاقی خالقین آنها هستند . با تحقیق و بررسی دقیق آثار هنری ، می توان ، تا حدودی به خصوصیات زندگی و اخلاقی هنرمندان بی برد . ولی این موضوع نباید هنتقدين آثار هنری را بهاراًه قضاوتهای موجولانه وادارد . در هر حال ، پینتر نه تنها به نهضت

---

۱- برای اطلاع بیشتر از آثار و انکار هارولد پینتر ، علاقه مندان می توانند به مقدمه جامع و مفید نمایشنامه «جشن تولد»، اثر پینتر ، ترجمه ابوالحسن وندور و بهرام مقدادی ، از سری انتشارات جوانه مراجعه کنند . همچنین مقدمه نمایشنامه «کلکسیون» ترجمه خاتم منیره کامیاب که بوسیله سازمان انتشارات اشرافی به چاپ رسیده است ، اطلاعات مختصر و مفیدی درباره آثار پینتر در بردارد .

خوانندگان محترمی که مستقیما از منابع انگلیس استفاده می کنند ، برای اطلاع از آثار و افکار پینتر ممکن است به کتابهای زیر مراجعه نمایند :

John Russel Taylor : "Harold Pinter" Longmans, Green and Co .  
London. 1969 .

Martin Esslin : "the Theatre of the Absurd . 1962-revised 1968 .  
Clifford Leech : "Two Romantics; Arnold Wesker and Harold Pinter.  
Stratford on Avon Studies. No. 4, 1962 .

Walter Kerr . "Harold Pinter . New York. 1968 .

بردامنه «تئاتر بوجی» وابسته است ، که خودیکی از رهبران آن است . او بسال ۱۹۳۰ در «هاکنی Hackney» در شرق لندن از پدر و مادری یهودی بدنیا آمد . پینتر در محل تولد خود تحصیل کرد و از همان اوان کودکی شیفته نثار شد . ملاقه به تئاتر اورا واداشت تامدنی گوتاه در «فرهنگستان سلطنتی هنر دراماتیک Royal Academy of Dramatic Art» به تحصیل این هنر پردازد . نوزده ساله بود که هنرپیشگی تئاتر را آغاز کرد و مدت هشت سال در سراسر انگلستان وایراند ، در نمایشنامه های مختلف شرکت جست . هم زمان با بازیگری در تئاتر ، نویسنده و سرودن شعر را نیز آغاز کرد .

چون نوشت داستان را مطابق ذوق خویش نیافت ، آنرا رها کرد و در زمینه نگارش نمایشنامه های رادیوئی به فعالیت پرداخت . نمایشنامه های گوتاه رادیوئی را باید سرآغاز خلق نمایشنامه های مهم پینتر بحساب آورد . مشهور ترین نمایشنامه های هارولد پینتر گه برایش شهرت و موقوفیت بیار آوردنی عبارتند از : «اطاق The Room» ، «سرایدار The Caretaker» ، «جشن تولد The Birthday party» ، «کلکسیون The Collection» و غیره . . .

حتی در کشورهای اروپای غربی که مردم با هنر تئاتر انس والفتی دیر به دارند ، درگ محتوا نمایشنامه های نهضت (بوجی) چندان سهل و آسان نیست . بدین سبب توضیع بسیار مختصری را درباره نمایشنامه «فاسق» لازم می داند .

موضوع نمایشنامه بسیار ساده است . قهرمانان اصلی آنرا زن و شوهری تشکیل می دهند که چند سال از ازدواج آنان می گذرد . روزی ، شوهر که (ریچاردا) نامیده می شود ، در موقع خروج از خانه از همسرش بنام (سارا) سؤال می کند که آیا (فاسق) او بعد از ظهر خواهد آمد ؟ و سپس خانه را ترک می گوید . سارا بمحض خروج شوهرش ، لباس خود را عوض می کند و نقش زنی دیگر را ایفا می نماید و خود را آماده پذیرانی از (فاسق) می سازد . ولی این (فاسق) در موقع ورود ، کسی جز (ریچاردا) یعنی شوهر او نیست ، که اکنون در لباسی مبدل بنام (ماکس) نامیده می شود . بنابراین ، خوانندگان توجه خواهند داشت بچه علت نام ماکس در جمع بازیگران ، در ابتدای نمایشنامه نیامده است . (ریچاردا) واقعی ، بنام (ماکس) با همسر خود نوعی بازی تازه را شروع می کند تا تنوعی

درزندگی زناشوئی یکنواخت خود ایجاد کند . به عبارت دیگر ، هر دو قهرمان نمایشنامه ، در بی آنندگه از این راه ، به زندگی زناشوئی خود برق و جلانی تازه دهند . هر دو نفر این حقیقت را می پذیرندگه هر فرد درزندگی ، دارای مجموعه ای از تمايلات و ویژگیهای متضاد است ؟ به عبارت دیگر خصوصیاتی چندگانه در وجود هر فرد پنهان است . بنابراین ، راهی جز قبول این حقیقت وجود ندارد وزندگی را آنطور که هست ، با تضادهایش باید سپری نمود .

### منوچهر بیات مختاری



نمایشنامه فاسق برای اولین بار در پاریس در تاتر ابرتو Hébertot ۲۷ سپتامبر ۱۹۶۵ بروی صحنه آمد<sup>۱</sup>.

### بازیگران

Richard	ریچارد .....
Sara	سارا .....
Jhon	جان .....

---

۱- این نمایشنامه براساس ترجمه فرانسوی آن بوسیله اریک کاهان Eric Kahane زیر عنوان L'Amant بفارسی برگردانده شده است.

تابستان است . ماجرای نمایشنامه درویلائی در وسط باغی  
نزدیک وینسور Windsor ودر ناصله یک ساعت ازلندن  
رخ میدهد .

صحنه بدو قسمت تقسیم میشود . در طرف راست ، اطاق نشیمن  
و در انتهای آن راهرو و درب ورودی قرار دارد . بر دیوارهای  
اطاق نشیمن ، آئینه‌ای بزرگ و یک گنجه بجشم میخود در اطاق  
نشیمن و در طرف راست جلو صحنه ، دری به آشپزخانه‌ای  
ناییدا باز میشود ، و در قسمت عقب پنجره‌ای بزرگ با پرده  
دیده میشود . وسائل اطاق را یک نیمکتراحتی ، یک بار مشروب  
و در قسمت وسط یک میز گرد که رو میزی بزرگش تازمین امتداد  
میباشد تشکیل می‌دهد . قسمت سمت چپ صحنه که نسبتاً  
بالاتر قرار گرفته اطاق خواب را که پنجره‌اش بطرف بالکن  
باز میشود دو بر میگیرد . در جلو صحنه و در طرف چپ ، در  
حمامی ناییدا قرار دارد . دکور بر سادگی و سلیقه صاحبانش  
حکایت میکند .

صیغ است ، در اطاق نشیمن ، سارا مشغول خالی کردن و تمیز  
کردن زیر سبکاریه است . پیراهنی نازک با برش ساده که تمام  
اندامش را میپوشاند بتن دارد . ویچارد لباس تیره‌ای پوشیده  
است واز حمام که در طرف چپ واقع است خارج میشود ، از  
اطاق پذیرانی و نشیمن میگذرد . کیفی را که در گنجه راهرو  
قرار دارد بر میدارد و سپس برگشته به سارا نزدیک میشود ،  
او را میبوسد و لحظه‌ای در حال ترسم نگاهش میکند . سارا نیز  
با ولبخند میزند .

ریچارد

(با صدائی محبت‌آمیز) : امروز مشوقت میاد ؟

سارا

هوم . . . . .

ریچارد

چه ساعتی ؟

سارا

ساعت سه .

ریچارد

تصمیم دارید بیرون برید یا اینجا بموئید ؟

سارا

او ه . . . . . تصور می‌کنم که اینجا بموئیم .

ریچارد

بمن نگفته بودی که میخوای به نمایشگاه بری ؟

سارا

چرا ، چرا . . . ولی گمان می‌کنم که ترجیح میدم امروز را با او  
اینجا بموئم .

ریچارد

هوم . . . م . . خوب من باید برم .

او دوباره از راه را میگذرد. شاپوی خود را از گنجه بر میدارد  
و بر سر میگذارد . و سرش را بطرف سارا بر میگرداند .

ریچارد

فکر میکنی که تادیر وقت اینجا بموئه ؟

سارا

(با اشاره مشتب سر) : هوم ۰۰۰ م ..

ریچارد

بنابراین قرار ما ساعت ... شش ؟

سارا

بله .

ریچارد

بعد از ظهر خوشی را بگذرونی .

سارا

هوم ۰۰۰ م ..

ریچارد

خدا حافظ .

سارا

خدا حافظ .

ریچارد در را باز میکند و خارج میشود و سارا به گردگیری  
ادامه میدهد . صحنه تاریک میشود .  
همان روز ، حدود عصر ، سارا از آشپزخانه خارج شده و در  
طرف راست ظاهر میشود ، و وارد اطاق نشیمن میگردد . او  
همان پیراهن صبح را بتن دارد ولی پاشنه های کفشهایش  
خیلی بلند است او یک گیلاس مشروب برای خود میریزد و  
بر روی نیمکت راحتی قرار میگیرد و سرگرم ورق زدن مجله ای میشود .  
ساعت ، شش بعد از ظهر را اعلام میدارد . صدای کلید از قفل  
در ورودی بگوش میرسد . ریچارد وارد میشود همان لباس  
تیره صبح را بتن دارد . کلاه و کیف شری در گنجه راه را میگذارد  
و وارد اطاق نشیمن میشود . سارا با لبخند بلند میشود برایش  
یک جام ویسکی آماده میکند .

سارا

شب بخیر .

ریچارد

شب بخیر .

ریچارد صورتش را میبود . روزنامه شب را باو میدهد ،  
جام ویسکی را از دستش میگیردو مینشیند . سارا نیز با  
روزنامه روی نیمکت راحتی قرار میگیرد .

سارا

متشرم .

ریچارد جرعهای مینوشد ، بهبشتی تکیه میدهد و آهی مبنی  
برآسايش و راحتی میکشد .

ریچارد

آه .

سارا

خستهای ؟

ریچارد

یك کمی .

سارا

راه بند او مده بود ؟

ریچارد

نه ، خوب میشد رانندگی کرد .

سارا

عجب !

ریچارد

رفت و آمد خیلی منظم بود .

سکوت

سارا

به نظرم رسید که کمی دیر کردی .

ریچارد

راستی ؟

سارا

یک کمی .

ریچارد

روی پل کمی راه بندان بود .

سارا برخاسته به بار نزدیک می شود ، لیوانش را پر کرده و به  
جای خود بر می گردد و می نشیند .

ریچارد

تو چطور ؟ روز خوشی گذراندی ؟

سارا

(با حالت تأیید) : هوم . . . . م . من صبح به دهکده رفتم .

ریچارد

آه ، خوب کسی را هم دیدی ؟

سارا

نه ، هیچکس . . . فقط نهار خوردم .

ریچارد

توی ده ؟

سارا

آره .

ریچارد

غذا خوب بود ؟

سارا

بدک نبود .

ریچارد

و امروز بعدازظهر را چه کردی ؟ خوش گذشته ؟

سارا

هوم .... آره . عالی بود .

ریچارد

مشوقت او مد ؟

سارا

هوم .... آره .

ریچارد

نسترن هارو بهش نشون دادی ؟

سکوت کوتاه

سارا

گل های نسترن ؟

ریچارد

آره .

سارا

نه .

ریچارد

آه .

سارا

آیا باید اینکار را می کردم ؟

ریچارد

نه ، نه . . . ولی گمانم قبل از تو شنیده بودم که او با غبانی را  
دوست داره .

سارا

همو م . . آره ، درسته .

سکوت

بالاخره . . . آنقدر هام دوست نداره .

ریچارد

آه !

سکوت

شما بیرون رفتید یا در خانه ماندید ؟

سارا

ما اینجا ماندیم .

ریچارد

آه .

به سایبان پنجره نگاه میکند  
این سایبان خوب بالا نرفته است .

سارا

مثل این که کمی اربیه .

سکوت

ریچارد

آفتاب تندی جاده را پوشانده بود . البته وقتی مرکز شهر را ترک کردم ، آفتاب خیلی پائین آمده بود . ولی تصور میکنم که امروز بعدازظهر ، اینجا باید نسبتاً گرم کرده باشه . توی شهر هواخیلی گرم بود .

سارا

آه ، راستی ؟

ریچارد

هوا خفه کننده بود . همه جا باید قدری گرم کرده باشه .

سارا

آره به گمانم امروز درجه حرارت خیلی بالا رفته .

ریچارد

دراین باره در رادیوهم چیزی گفتند ؟

سارا

آره ، این طور گمان میکنم .

سکوتی کوتاه

ریچارد

با یک گیلاس ویسکی قبل از شام موافقی ؟

سارا

هوم ۰۰۰ .

ریچارد بلند میشود دو گیلاس ویسکی میریزد و به جای خود برگشته می نشیند .

ریچارد

می بینم که سایبانها را پائین کشیده اید ؟

سارا

آره.

ریچارد

حتماً نور خیلی تند بود.

سارا

آره، خیلی تند.

ریچارد

عیب این اطاق همینه: وقتی که هوا آفتابیه، مستقیماً به داخل میتابه. به اطاق دیگه نرفتیں؟

سارا

نه، از اینجا تکان نخوردیم.

ریچارد

با این آفتاب؟

سارا

آره... بهمین علت سایبانها را پائین کشیده‌ایم.

ریچارد

درسته، ولی هوای اطاق با سایبانهای پائین خیلی گرم‌هه.

سارا

این طور فکر می‌کنی؟

ریچارد

شاید هم در واقع این طور نباشه. شاید هم انسان تصور کنه که...  
بیشتر گرم‌شده.

سارا

آره، باید تصور باشه.

سکوت

و تو ، امروز بعد از ظهر چکار کردی ؟

ریچارد

اوه ، یک جلسه طولانی ، یک جلسه بی نتیجه .

سارا

شام سرد داریم ، بدت نمیاد ؟

ریچارد

اصلًا وابدآ .

سارا

نمی‌دونم ... من امروز برای آشپزی فرصت نداشتم .

بطرف آشپزخانه می‌رود . صحته تاریک می‌شود .

کمی بعد . سارا و ریچارد مشغول صرف فمه هستند .

ریچارد

اوه ، راستی ... می‌خواستم از تو چیزی بپرسم .

سارا

چه می‌خواستی بپرسی ؟

ریچارد

آیا گاهی بفکرت خطور کرده که در بعد از ظهر هائی که به من بیو فائی  
می‌کنی ، من پشت میز کارم نشسته‌ام و مشغول بررسی بیلان‌ها  
و ارقام ؟

سارا

چه سؤال مضحكی !

ریچارد

بر عکس ، من علاقه مندم بدونم . . . .

سارا

تو هرگز تاکنون چنین سوالی از من نکرده بودی .

ریچارد

این سوالی است که همیشه از خودم می کنم .

سکوتی کوتاه

سارا

خوب ، حالا که اصرار داری بدونی ، بله ، مسلماً ، گاهی ممکن است  
که به این موضوع فکر کنم .

ریچارد

واقعاً ؟

سارا

هم . . . .

سکوتی کوتاه

ریچارد

وقتی که به این موضوع فکر می کنی چه حالتی بہت دست میده ؟

سارا

فکر به آن ، کارهای برام زننده تر می کنه .

ریچارد

جدا راست میگی ؟

سارا

مطمئناً .

ریچارد

یعنی موقعی که با او هستی ، به این فکر می افتد که من پشت میزم  
نشسته ام و مشغول بررسی بیلان ها هستم ؟

سارا

فقط در ... بعضی مواقع ؟

ریچارد

طبیعتاً .

سارا

همیشه که نه .

ریچارد

قطعاً .

سارا

در لحظات ... حساسی .

ریچارد

هوم ... م . بنابراین کاملا هم فراموش نشده ام . ؟

سارا

هرگز .

ریچارد

اعتراف می کنم که محبت بزرگی در حق من می کنم .

سارا

چطور میتونم ترا فراموش کنم ؟

ریچارد

بنظرم ساده تر از این کاری نیست .

سارا

ولی من اینجا . . . توی خونه تو هستم .

ریچارد

البته همراه یک نفر بیگانه .

سارا

ولی در هر حال من ترا دوست دارم .

ریچارد

خانم فرمودند ؟

سارا

من فقط ترا دوست دارم .

سکوت . ریچارد نظری به سارا می‌افکند و یک باره گیلاس خود را سرمی‌کشد .

ریچارد

چطوره یک چیزی بخوریم ؟

سارا به نوبه خود بلند می‌شود . ریچارد کفشهایش را نگاه میکند و گیلاس خود را پائین می‌آورد .

ریچارد

این‌ها دیگه چه جور کفشهایی هستند ؟

سارا

..... هوم

ریچارد

این کفش‌هارو می‌گم . اون‌ها را نمی‌شناختم . پاشنه‌هاشان خیلی بلنده ، این طور نیست ؟

سارا

(با ناراحتی) : اشتباه کردم . منوب بخش .

ریچارد

(که حرف اورا بخوبی نشنیده است) . ببخشم ؟ اشتباه می کنی ؟

سارا

الآن آنها را درمیارم .

ریچارد

بنظر من این کفش‌ها برای گذراندن شب درمنزل چندان مناسب نیستند .

سارا به راهرو می‌رود ، کفشهای بدون پاشنه را از گنجه بر می‌دارد و کفشهای قبل را در آن جا می‌گذارد . ریچارد از جای خود بلند شده و به بارندگی می‌شود بدون این‌که نکاهش را از سارا بردارد گیلاس خود را پر می‌کند . سارا برمی‌گردد و سیگاری از روی میز وسط اطاق برداشته روشن می‌کند . ریچارد آخرین نکاه را به کفشهای او می‌اندازد .

ریچارد

باین ترتیب ، امروز بعداز ظهر ، تصور کردی که پشت میز کارم نشسته‌ام ؟

سارا

درسته ، ولی باید بہت بگم که تصویری که از تو داشتم خیلی قانع کننده نبود .

ریچارد

اینو درستش کن ! چرا ؟

سارا

زیرا می دونستم که تو اداره نیستی . می دونستم که خانه معشوقة ات  
بودی .

سکوت

ریچارد

واقعاً ؟

سکوتی کوتاه

سارا

تو تقریباً هیچی نخوردہ ای .

ریچارد

نهار ظهر قدری سنگین بود .

سارا

اینقدرها سنگین ؟

ریچارد نگاهی از پنجه به خارج می اندازد .

ریچارد

چه شب زیبائی !

سارا

آیا اشتباه می کنم ؟

ریچارد در حالی که می خندد سر ش را به طرف سارا بر می گرداند .

ریچارد

کدام «معشوقه» ؟

سارا

خواهش می کنم ریچارد . . . .

ریچارد

نه جدا ، ولی این کلمه‌ایست که چقدر ... عجیب بنظر می‌رسه .

سارا

آره می‌دونم ؟ چرا عجیب ؟

سکوت کوتاه

سارا

من باتو صاف و صادقم ، تو چرا با من این طوری نیستی ؟

ریچارد

ولی من معشوقه ندارم ... باید بگم ... که خیلی بایک فاحشه  
مربوطم ، ولی معشوقه ندارم . میبینی که اختلاف خیلی زیاده .

مارا

با یک فاحشه ؟

ریچارد

آره ، یک فاحشه ساده ... یک فاحشه معمولی ... این مسئله  
حتی ارزش آن را نداره که درباره اش حرف بزنیم . فقط برای وقت  
گذرانی در موقعیکه انسان در انتظار قطاره .

سارا

تو که با قطار مسافت نمی‌کنی ، بلکه با اتومبیل به سفر میری .

ریچارد

کاملا درست می‌گی . فرض کنیم که ... مثل یه کفنجان شیر قهوه  
است ، البته در موقعی که روغن و آب اتومبیل رونگاه می‌کنند .

سکوت

سارا

چه کار بیهوده‌ای !

ریچارد

اتفاقاً بر عکس .

سکوت

سارا

واقعاً من انتظار نداشتم که باین سادگی اعتراف کنم .

ریچارد

چرا نباید اعتراف کنم ؟ اگر تا حالا نگفته‌ام تنها بخاطر این بوده  
که تو مستقیماً از من چنین سئوالی نکرده بودی ، صراحةً لهجه  
لازمه ، به قیمت که باشه صراحةً لهجه برای یک ازدواج سالم  
ضروریه . توبامن هم عقیده نیستی ؟

سارا

مطمئناً که هم عقیده‌ام .

ریچارد

آه ، پس بامن هم عقیده‌ای !

سارا

قطعاً .

ریچارد

بنابراین کاملاً بامن صریح هستی ؟

سارا

بله ، کاملاً .

ریچارد

بسیار خوب ، حالا که بامن بی‌پرده از فاسقت حرف میزندی ، من هم  
می‌خوام از تو پیروی کنم .

سارا

متشرکرم .  
سکوت

سارا

آره ، مدتی بود که نسبت به تو شک برده بودم .

ریچارد

راستی میگی ؟

سارا

هم . . . . .

ریچارد

چه کاشفی !

سارا

ولی ، جدا بہت بگم که من نمی‌تونم باور کنم که اویک . . . خلاصه  
اون چیزی باشه که تو میگی .

ریچارد

چرا نه ؟

سارا

این ممکن نیست . این برخلاف ذوق توست . . . تو آخه خیلی نسبت  
بملاحظت ، به ظرافت زنها حساسی .

ریچارد

و همچنین به فکر و عقل آنها .

سارا

آره ، و نسبت بفکر و عقل زنها .

ریچارد

آره ، فکر و عقل . برای یک مرد فکر و عقل زن بینهایت مهمه .

سارا

خوب ... آیا او آدم با فکریه ؟

ریچارد

(در حالیکه قهقهه میزند) . آها ! این مسئله حتی ارزش طرح شدن نداره . آیا انسان جداً مایله بدونه که یک فاحشه دارای فکره ، می خواهد داشته باشه ، می خواهد نداشته باشه ، این مطلب مفهومی نداره و اصلاً مهم نیست . او فقط یک فاحشه است و بس ، نوعی کارمنده . . . . که انسان ازش خوشنمیاد یا بر عکس بدش میاد . . . .

سارا

و تو از او خوشت میاد ؟

ریچارد

امروز که آره و فردارو . . . چطور می تونم پیش بینی کنم ؟  
سکوت

سارا

باید بہت بگم که رفتارت نسبت به زن ها منو به فکر و امیداره .

ریچارد

چرا ؟ من به دنبال نسخه بدل تو که نرفته ام ، این طور نیست ؟ و نیز در پی زنی نیستم که براش به اندازه تو احترام قائل باشم و بتونم به اندازه تو او را تحسین کنم و دوست شد داشته باشم . آن چه را که من در پی آن بودم ، عبارت بود از . . . . نمیدونم چطور این مطلب را توضیح بدم ؟ . . در هر حال زنی می خواستم که قدرت بیان و ایجاد . . لذت را با کلیه امکانات و حیله های ممکن که نفس لذت می تونه القا ، بکنه داشته باشه ، همین و بس .

## سکوت

ریچارد بلند می‌شود . وارد اطاق خواب شده بسر روی  
تختخواب می‌نشیند . کت و کفشهایش را بپرون می‌آورد . و  
دمپانی ببا می‌کند . در اطاق نشیمن ، سارا در حال تأمل و تردید  
است . بالاخره گیلاس مشروبش را می‌گذارد و در اطاق خواب  
به ریچارد ملحق می‌شود

سارا

و خیلی متأسفم که این ماجرا تابدین ... احمد فاقد نجابت است .

ریچارد

نجابت در ازدواج منه .

سارا

واحساس چطور ؟

ریچارد

احساس هم همین‌طور . من این اوصاف را جای دیگری جستجو  
نمی‌کرم . آن‌ها را در وجود تو پیدا می‌کنم .

سارا

بنابراین بچه علت آن‌ها را جای دیگری جستجو می‌کنی ؟  
سکوتی کوتاه

ریچارد

چه گفتی ؟

سارا

گفتم چرا آن‌ها را جای دیگری جستجو می‌کنی ؟

ریچارد

ببین عزیزم، منطقی حرف بزن . خود توهم ... آن‌هارا جای دیگری

جستجو کردی ، بنابراین چرا منهم مثل تو رفتار نکنم ؟

سکوت

سارا

چه کسی اول شروع کرده ؟

ریچارد

تو .

سارا

گمان می کنم کاملاً درست نمیگی .

ریچارد

بنابراین ... کدام یک از مادونفر ؟

سارا باتبسم درجهش های ریچارد نگاه می کند . صحنه در تاریکی  
فرو می رود .

\* \* \*

چند لحظه بعد ، در پشت پنجره اطاق نورمنتاب بچشم می خورد  
ریچارد با پیزارما از حمام خارج می شود . سارا در حالی که  
لباس خواب پوشیده است جلو میز توالش نشسته و موهاش  
را شانه می کند . ریچارد در کنار تخت کتابی را ورق می زند .

سارا

ریچارد ؟

ریچارد

هوم م۰۰۰ .

سارا

آیا بر اتفاق افتاده که در موقعی که ... با او هستی بمن فکر  
کنی ؟

ریچارد

هی ، یک کمی . نه زیاد .

سکوت

ریچارد

ولی از توهمندی حرف می‌زنیم .

سارا

تو با او از من صحبت می‌کنی ؟ یا او ؟

ریچارد

گاهگاهی . صحبت از تو براش سرگرم کننده است .

سارا

او نو سرگرم می‌کنه ؟

ریچارد

(درحالی که کتابش را ورق می‌زند) : هوم . . . م .

سارا

چه طوری از من حرف می‌زنید ؟

ریچارد

از روی میل . . . مثل این که به یک گرامافون کهنه گوش می‌کنم .  
هر بار که رغبت کنیم . . . برای تنوع و سرگرمی خودمان، کافیست  
که این گرامافون کهنه را به کار بیندازیم .

سکوت

سارا

اگر بگم که ازین تشبیه خوش او مده ، اشتباه کرده‌ام .

ریچارد

در این مورد خاص ، مسئله خوش او مدن تو مطرح نیست ، بلکه من

باید خوش بیاد .

سارا

آره ، طبیعتا ... می بینم که ...

ریچارد

درحالیکه روی تخت می نشینند : تفریحات بعداز ظهر باید هماقیت باشه ،  
نه ؟ تصور نمی کنم که بخوای یك لذت اضافی از سرگرمی های  
شخصی من ببری ، این طور نیست ؟

سارا

مطمئناً که نمیخواهم ، ریچارد .

ریچارد

بنابراین چرا اینهمه سئوالات جو راجور مطرح میکنی ؟

سارا

این توبودی که شروع کردی ، تو بودی که آنهمه سئوال در باره ...  
درباره آنچه که من میکنم مطرح کردی . تا حالا که هرگز از من  
چیزی نپرسیده بودی .

ریچارد

فقط یك کنجدکاوی ساده باعث شد . یك کنجدکاوی براساس دلائل  
عینی .

ریچارد دستش را روی شانه سارا می گذارد .

ریچارد

البته فکر نخواهی کرد که من آدم حسودی هستم ، اینطور نیست ؟

سارا ترسم کرده و دست او را نوازش می کند .

سارا

عزیزم، میدونم که تو هرگز تا باین حد خودتو پائین نخواهی آورد.

ریچارد

خداؤندا، هرگز!

ریچارد با محبت شانه سارا را می‌فشارد.

ریچارد

و تو چطور، تو که حسودی، اینطور نیست؟

سارا

اوه، نه. براساس آنچه که تو از این... خانم نقل کردی، تصورم  
اینه که بینهایت از تو بهتر استفاده میبرم.

ریچارد

ممکنه.

ریچارد پنجره را کاملاً بازگرده و خارج را نگاه می‌کند.

ریچارد

چه آرامشی: بیا نگاه کن.

سارا به کنار او جلو پنجه می‌رود. در گناره شب را نظاره  
می‌کنند. سارا لباس خواب به تن دارد.

سکوت

من از خودم می‌پرسم که اگر تصمیم بگیرم روزی زودتر از معمول  
بخانه برگردم چه وضعی پیش خواهد آمد؟

سکوت

سارا

من هم از خودم می‌پرسم که اگر روزی تصمیم بگیرم ترا تعقیب کنم

چه اتفاقی خواهد افتاد ؟

(سکوتی دیگر .)

ریچارد

شاید بتو نیم یکروز برای صرف چای همه باهم بهدهکده برمیم .

سارا

به دهکده ؟ چرا همین کار رو اینجا نکنیم ؟

ریچارد

اینجا ؟ چه فکر عجیبی !

سکوت

ریچارد

راستی بیچاره فاسق تو که هرگز فرصت مشاهده شب را از این پنجره نداشته .

سارا

درسته . او بدبختانه همیشه مجبور بوده قبل از غروب خورشید اینجارو ترک کنه .

ریچارد

آیا او از این بعدازظهرهای که اینطوری هدمیده ناراحت نیست ؟ از این فنجانهای چای یکنواخت و همیشگی ؟ من اگر جای او بودم عصبانی میشدم . از این که بعنوان سمبول لذتش فقط یک قوری و ظرف شیر دربرابر خود داره ... باید همین موضوع بطرزی شدید از حرارتش بکاهه .

سارا

او باین وضع کاملاً عادت کرده ، و انگهی وقتیکه سایبانها پائینه ننسان تا اندازه‌ای احساس شب میکنه .

ریچارد

شاید هم حق با تو باشه .

سکوت

ریچارد

در باره شوهرت چه فکر میکنه ؟

سکوت

سارا

او خیلی به تو احترام میداره .

ریچارد

من بهمترز عجیبی تحت تاثیر این موضوع قرار گرفتم . گمان می کنم که علت تعلق خاطرت را به او درک می کنم .

سارا

او بهمترز شگفت آوری خوش رفتاره .

ریچارد

راستی ؟

سارا

البته گاهی هم تغییراتی در رفتارش پیدا میشه .

ریچارد

چه کسی این تغییرات رو نداره ؟

سارا

ولی باید بگم که خیلی عاشقه ... از سراسر وجودش بوی عشق بلند میشه .

ریچارد

این دیگه نفرت آوره .

سارا

ابدا.

ریچارد

با این ترتیب، امیدوارم که خیلی قدرت مردی هم داشته باشے.

سارا

تانوک انگشتانش.

ریچارد

چقدر مشمیز کننده است.

سارا

اصلًا این طور نیست.

سکوت

سارا

وعلاوه بر این شوخ و بامزه است و شعور شو خی و مطابیه داره.

ریچارد

آه، او ترو می خندونه، این طور نیست؟ باشه. ولی مواظب باش که همسایه ها نشنوند. تنها از یک چیز باید احتراز کرد و اونهم حرفها و غیبت های خاله زنگی است.

سکوت

سارا

و اقعاعالیه که انسان خونه ای داشته باشے ... دور از جاده و دور از همه چیز.

ریچارد

آره عالیه، من هم باتو موافقم.

پنجه را ترک می‌کند و دراز می‌کشد . و بیچاره کتابش را  
برمی‌دارد ، اتفاقی آن را باز می‌کند ، دوباره می‌بندد و آن را  
بر روی پانختی می‌گذارد .

ریچارد

به ! این کتاب هم که چندان جالب نیست .

جزاغ خواب خودش را خاموش می‌کند . سارا هم بلا فاصله  
جزاغش را خاموش می‌کند . فقط روشنانی مهتاب .

ریچارد

طرف زن داره ، این طور نیست ؟

سارا

هم . . . .

ریچارد

در زندگی زناشوئی خوشبخته ؟

سارا

هم . . . .

سکوتی کوتاه

سارا

و تو چطور خوشبختی ، این طور نیست ؟ آیا اصلاً حسود نیستی ؟

ریچارد

حتی باندازه سر سوزنی .

سارا

خوب ریچارد ... حال که می‌بینم تو آدم کاملاً متوازنی هستی ...

تاریکی

\* \* \*

صبح روز بعد ، سارا درحالیکه لباس خانه بتن دارد مشغول  
مرتب کردن تختخواب است . او سرش را به طرف ریچارد که  
در حمام است و دیده نمیشود بر می گرداند .

سارا

عزیزم ... آیا امروز صبح ماشین آماده خواهد بود ؟  
سکوت

ریچارد

از داخل حمام . چطور ؟

سارا

ماشین چمن زنی رومیگم ؟

ریچارد داخل اطاق میشود و لباسی مانند شب قبل به تن دارد .

ریچارد

نه امروز صبح ، بلکه تا پنجشنبه آماده نخواهد شد ... خدا حافظ .  
او گونه سارا را می بوسد ، به میان راه را می رود ، کلاه و  
کیفی را از گنجه بر می دارد

سارا

ریچارد ....

او به طرف سارا بر می گردد .

تو امروز خیلی زود برنمی گردی ، این طور نیست ؟

ریچارد

..... من

سکوت

ریچارد

منظورت اینه که طرف امروز هم خواهد آمد ؟ خدای بزرگ ! او

دیروز اینجا بود و امروزهم باز خواهد آمد؟

سارا

آره.

ریچارد

اه... خوبه. من خیلی زود برخواهم گشت. به تماشای نمایشگاه  
نقاشی خواهم رفت

سارا

بسیار خوب.

ریچارد

خدای حافظ.

سارا

خدای حافظ.

تاریکی

\* \* \*

بعد از ظهر همان روز، سارا از حمام خارج می‌شود از اطاق خواب و نشیمن می‌گذرد و بطرف آئینه راهرو میرود. پیراًهن مشکی چسبان و خیلی باز پوشیده است خود را در آئینه ورانداز می‌کندناگهان درمی‌یابد که کفشهای پاشنه کوتاه بپادارد. گجه را باز می‌کند و کفشهای پاشنه باریک می‌پوشد. مجدداً خود را در آئینه نگاه می‌کند، پشت پیراًهن را صاف کرده و سپس با اطاق نشیمن باز می‌گردد.

سایبان را پائین می‌کشد، دوباره بالا می‌برد، مجدداً پائین می‌کشد و بالاخره آنرا دو سه سانتیمتر بالا می‌برد بطوری که تنها نور ضعیفی از آن به داخل اطاق وارد می‌شود. ساعت سه ضربه می‌نوازد. سارا به ساعتش نظر می‌انگند، گلهای روی میز را مرتب کرده می‌نشیند. صدای زنگ در به‌گوش

می‌رسد . سارا از جا برخاسته در را باز می‌کند و جان ، پسر  
شیرفروش را در مقابل خود می‌باید .

جان

خانم سرشیر لازم دارید ؟

سارا

شما متأسفانه خیلی دیر او مديدة .

جان

سرشیر خانم ؟

سارا

نه ، متشرکرم .

جان

چرا لازم ندارید ؟

سارا

هنوز دارم ، آیا چیزی بشما بدهکارم ؟

جان

خام (اون) Owen سه کاسه سرشیر از من خرید . سرشیر کاملاً

ضخیم .

سارا

چقدر بشما قرض دارم ؟

جان

چه عجله‌ای خانم ! هنوز که آخر هفته نرسیده .

سارا

درحالیکه یک بطری شیر از دست او می‌گیرد . ، متشرکرم .

در ورودی را بروی او می‌بندد . شبشه را به آشپزخانه می‌برد و با یک سینی که بر روی آن قوری و فنجانهای فرار دارد بر می‌گردد و آنرا روی میز می‌گذارد . بار دیگر گلهای گلدان را مرتب می‌کند و روی نیمکت راحتی می‌نشیند . پاهایش را بروی هم می‌گذارد و باز آنها را به حال اولیه بر می‌گرداند ، بروی نیمکت دراز می‌کشد ، جورا بناش را از زیر پیراهن بالا می‌کشد . مجدداً صدای زنگ در ورودی به گوش می‌رسد . سارا برخاسته پیراهنش را صاف می‌کند و بدون شتاب بسوی راهرو می‌رود ، برای آخرین بار خود را در آئینه و رانداز می‌کند و در را می‌گشاید .

سارا

### سلام ماکس . . . .

ماکس وارد می‌شود . او یک کت جیر بر روی پیراهن اسپرت یقه باز پوشیده است . وارد اطاق نشیمن شده و منتظر می‌ماند سارا در ورودی را می‌بندد ، به آرامی از جلو او ردشده و روی نیمکت راحتی می‌نشیند . پاهایش را روی هم می‌اندازد . سکوتی حکم فرما می‌شود . ماکس به آرامی به نیمکت نزدیک شده و در حالیکه صورتش خیلی نزدیک موهای ساراست ، پشت سر او می‌ایستد . سارا شانه‌هایش را بالا می‌اندازد ، پاهایش را به حالت اول بر می‌گرداند ، از جا برخاسته و در وسط اطاق روی یک صندلی کوتاه می‌نشیند . سکوتی حکم فرما می‌شود . ماکس لحظه‌ای او را نگاه می‌کند ، سپس به سوی گنجه راهرو می‌رود ، آنرا بازکرده و یک نوع دنبک از آن بر می‌دارد . بر می‌گردد و دنبک را روی نیمکت می‌گذارد ، خودش می‌ایستد و منتظر می‌ماند . سکوتی دیگر . سارا از جای بلند می‌شود ، به سرعت از جلو ماکس می‌گذرد گونی که می‌خواهد به راهرو بخورد ، ولی متوقف می‌شود و برگشته او را نگاه می‌کند . ماکس به طرف انتهای نیمکت می‌رود .

هر دونفر در دو انتهای نیمکت می‌نشینند. ماکس آهسته شروع به دنبک زدن می‌کند. سارا، آهسته دستش را به سوی او دراز می‌کند و ناگهان با انگشت خود، دستش را ناخن می‌کشد و به سرعت دستش را جمع می‌کند. سپس گونی که دستش بر روی انگشتان حرکت می‌کند، آهسته انگشتان را یکی پس از دیگری بروی، نیمکت حرکت می‌دهد، لحظه‌ای درنگ می‌نماید. آنگاه با انگشت سبابه میان انگشتان بی‌حرکت و باز ماکس را می‌خاراند. او همین‌کار را با انگشتان دیگر تکرار می‌کند، «ماکس» پاهای خود را بهم می‌چسباند و ناگهان دست خود را بروی دست سارا می‌فشارد. سارا کوشش می‌کند تا دست خود را برها نهاده. انگشتان آنها که به یکدیگر چسبیده است به شدت بر روی دنبک می‌خورد. بالاخره سارا دست خود را خلاص می‌کند. سکونی حکم فرما می‌شود. سارا بلند می‌شود، به بار نزدیک می‌گردد، سیگاری برداشته آنرا روشن می‌کند و سپس به طرف پنجه می‌رود. ماکس دنبک را روی صندلی طرف راست خود می‌گذارد، درحالیکه به سارا نزدیک می‌شود پک سیگار بر می‌دارد، سارا به او پشت می‌کند.

ماکس

معدرت می‌خوام . . . .

سارا نگاهی به ماکس می‌اندازد و بلا فاصله سرش را بر می‌گرداند.

من از شما معدرت می‌خوام . . . فندک دارید؟

سارا پاسخ نمی‌دهد.

ها؟ شما احتمالاً فندک ندارید؟

سارا

خواهش می‌کنم منو راحت بذارید.

ماکس

چرا؟

سکوت

ماکس

من فقط از شما می‌پرسم آیا فندک دارید یا خیر؟

سارا از او دور می‌شود و با اضطراب، گونی که کسی را  
جستجو می‌کند، اطراف خود را می‌نگرد. ماکس از پشت سر  
به او نزدیک می‌شود و می‌خواهد شانه‌اش را لمس کند. سارا  
بلافاصله بر می‌گردد.

سارا

راحتم بذار.

او خود را عقب می‌کشد. ماکس تعقیب شی می‌کند. سارا می‌ایستد.

من دوست ندارم که تعقیبیم کنند.

ماکس

به من فندک بده تا راحتت بذارم. من جز این دیگه چیزی از شما  
نمی‌خوام.

سارا

زیر لب لطفاً از اینجا ببرید. من منتظر کسی هستم.

ماکس

چه کسی؟

سارا

شوهرم.

ماکس

نباید این طور خجالتی بود. نه؟ فندکتان کجاست؟

او دستش را روی بدن سارا می‌گذارد و سارا به خود می‌لرzed.

این جا نیست ؟

سکوت

پس کجاست ؟

مجدداً بدن سارا را لمس می‌کند . سارا به خود می‌لرzed و نفس  
می‌زند .

آن جا ؟

سارا خود را غفلتاً از دست او می‌رهاند ، ولی ماکس او را  
دنبال می‌کند و در گوش اطاق گیرش می‌آورد .

سارا

باصدای بلند : دیوانه‌اید . چکار می‌کنید ؟

ماکس

خیلی دلم می‌خواهد یک سیگار دود کنم .

او پاهایش را به پاهای سارا می‌چسباند .

سارا

من منتظر شوهرم هستم .

ماکس

با دست خودتان سیگار منو آتش بزنید .

او غفلتاً دستهای سارا را در دست‌های خودش می‌گیرد . آن‌ها  
لحظه‌ای ، درحال سکوت باهم مبارزه می‌کنند . سارا ، از چنگ  
او فرار می‌کند و به طرف دیوار مقابل می‌رود . سکوتی  
طولانی حکم فرما می‌شود . ماکس با قدمی تند ، با چهره‌ای  
خندان و صدایی متفاوت به او نزدیک می‌شود .

خوب ، دخترخانم ، حالا راضی هستید ؟ من موفق شدم این ...  
این آدمو بیرون کنم . امیدوارم ناراحتی نداشته باشد ؟

سارا

واقعاً کار خوبی کردید . نه ، نه ، چیزیم نیست . از شما متشرکرم .

ماکس

این هم شانس شما بود که در این موقع از اینجا گذشتم . واقعاً  
غیر قابل تصوره که چنین اتفاقاتی در این باع زیبا رخ بده .

سارا

آره ، درسته ...

ماکس

به لطف خدا ، شما را هیچ اذیت نکرد .

سارا

نمی دونم بچه زبان از شما تشکر کنم . من واقعاً خیلی ... خیلی از  
شما سپاسگزارم .

ماکس

شما نمی خواهید لحظه‌ای بنشینید ؟ فقط برای این که حالتون  
جابیاد ؟ قدری آرام بشید ؟

سارا

اوه ، من کاملاً آرام هستم ... اما ... متشرکرم شما چقدر خوب  
هستید . کجا بنشینیم ؟

ماکس

در هر حال بیرون که نه . مخصوصاً با این باران . یه پیشنهادی . چرا  
نریم توی کلبه جنگل بان ؟

سارا

فکرمی کنید ممکن باشه ؟ منظورم ... جنگل‌بان چطور میشه ؟

ماکس

جنگل‌بان خودم هستم.

آنها روی نیمکت راحتی می‌نشینند.

سارا

به سختی می‌تونم باور کنم که اشخاصی اینقدر ... شریف‌مثل شما وجود دارند.

ماکس

واقعاً چنین رفتاری با خانمی ... این قدر جوان و باین حد جذاب مثل شما، غیرقابل گذشت است.

سارا

در حالی که در چشم انداز نگاه می‌کند.: شما چقدر به خود مسلط هستید ... چه داور خوبی هستید.

ماکس

من فقط می‌تونم ارزش افراد را حدس بزنم.

سارا

و چقدر شریف هستید. شاید ... شاید هم این پیش‌آمد الان، یک حسن اتفاق باشه.

ماکس

منظور تان چیه؟

سارا

برای این که ما بتونیم یکدیگر روملاقات کنیم. مادو تا، یکدیگر رو

بشناسیم .

او دستش را آهسته زیر و ان ماکس می‌کند . ماکس به اونظری  
انداخته و دستش را عقب می‌زند .

ماکس

من منظور شما را کاملاً نمی‌فهمم .

سارا

راستی ؟

مجدداً وان او را کمی نوازش می‌کند . مثل دفعه قبل ماکس  
او را نگاه می‌کند و دستش را عقب می‌زند .

ماکس

توجه داشته باشید ... من ... من متأسفم . من زن دارم .

سارا

شما چقدر ملوسید .. نباید ناراحت شوید .

سارا دست او را می‌گیرد بهزیر وان خود می‌کشد .

ماکس

(درحالی که دست خود را رها می‌کند .) من به شما اطمینان می‌دهم  
که ازدواج کرده‌ام . زنم منتظرم هم .

سارا

و او شمارو از حرف‌زدن با زن‌های بیگانه منع می‌کنه ؟

ماکس

آره ...

سارا

به ، شما نفرت انگیز هستید . چقدر آدم پخمه‌ای .

ماکس

متأسفم .

سارا

آه ، مردها ، شما همتون سروته یک کرباسید . خواهش می‌کنم  
یک سیگار بهمن بده .

ماکس

تو هنوز هم می‌توانی دربری .

سارا

من از شما معذرت می‌خوام .

ماکس

بیا اینجا زیبای من .

سارا

اوه ، حرفشو نزن . نه متشرکرم ... مارگزیده از ریسمون سیاه و  
سفید میترسه .

او بلند می‌شود

خدای حافظ .

ماکس

تو نمی‌توانی از دست من دربری ، ملوس من ، در کلبه قفله . ما  
اینجا تنها هستیم . تو گیرافتادی .

سارا

چطور ؟ من یک زن شوهر دارم . شما حق ندارید ، این‌طور با من  
رفتار کنید .

## ماکس

درحالی که جلو می رود : ملوس من ، وقت صرف چایه .

سارا با چابکی میز را دور می زند و در وسط اطاق پشت به دیوار می ایستد . ماکس به او نزدیک شده و در طرف دیگر میز روبروی او قرار می گیرد . خط اتوی شلوارش را گرفته بالا می کشد ، خم می شود و شروع به خزیدن از زیر میز می کند و در زیر رومبزی ناپدید می گردد . یک سکوت . سارا بهت زده شده است ، ساکت و بی حرکت به میز نگاه می کند . ماکس که دیده نمی شود با یک دست پای سارا را محکم می گیرد . سارا با وحشت به اطراف خود نظر می افکند ، دندان هایش را بهم می فشارد ، به خود می لرزد و کم کم زانو زده و در زیر رومبزی ناپدید می شود سکوتی طولانی حکم فرما می گردد .

صدای سارا : ماکس .

تاریکی .

\* \* \*

کمی بعد ، ماکس دور از سارا نشسته است و تیافه ای عبوس دارد . سارا چای می ریزد .

سکوت

سارا

ماکس .

ماکس

چی میگی ؟

سارا

(با محبت) : عزیزم .

سکوت کوتاه

چته ؟ تو در افکارت فرو رفته ای .

ماکس

نه ، ابدآ .

سارا

چرا ، من می دونم .

سکوت

ماکس

شوهرت کجاست ؟

سکوت

سارا

شوهرم ؟ تو میدونی او کجاست ؟

ماکس

کجاست ؟

سارا

در اداره است .

ماکس

مردک بیچاره ... بیهوده صبع تاشب کار می کنه .

سکوت

چقدر می خواستم اونو از نزدیک ببینم .

سارا

با کمی ناراحتی : اوه ، ماکس .

ماکس

این سؤال برایم مطرحه که آیا مادونفر باهم توافق خواهیم

داشت . آره ، از خودم می پرسم ... آیا ... از هم خوشمان خواهد

آمد ؟ .

سارا

برای من تعجب آوره که شما با هم توافق داشته باشید.

ماکس

چرا؟

سارا

برای این که هیچ وجه اشتراکی ندارید.

ماکس

این طور فکر می‌کنی؟ در هر حال، او لاقل اهل توافقه، چون در هر حال، در جریان بعداز ظهر های ماهست، این طور نیست؟

سارا

مسلم؟

ماکس

و سالهایست که این مطلب را میدونه.

سکوتی کوتاه

چطوری ممکنه این جریان رو تحمل کنه؟

سارا

چراناگهان درباره او حرف میزند؟ ببینم، صحبت ازا و بچه کارت میاد؟ معمولا تو از این مسئله احتراز می‌کردی...

ماکس

چطور ممکنه ملاقاتهای ما را تحمل کنه؟

سارا

اوه دیگه کافیه.

ماکس

فقط من یک سؤال از تو کردم.

سکوت

سارا

او ازین ماجرا ناراحت نمیشه .

ماکس

این موضوع او را ناراحت نمیکنه ؟

سکوت کوتاه

پس بسیار خوب ، ولی این جریان داره منو ناراحت میکنه .

(سکوت)

سارا

بله ؟ چی فرمودند ؟

ماکس

این ماجرا داره منو ناراحت میکنه و باید که تمام بشه . دیگه نمیشه

ادامه پیداکنه .

سارا

تو جدی حرف نمیزنی .

سکوتی کوتاه

ماکس

ماجرای ما دیگه نمیتونه ادامه پیداکنه .

سارا

تو شوخی میکنی .

ماکس

نه .

سارا

چرا ؟ بخاطر شوهرم ؟ امیدوارم علت دیگری داشته باشه ؟ جدا ،

تصور می‌کنم که قدری زیاده روی می‌کنی .

ماکس

نه ، اصلاً ارتباطی بشوهر تونداره ، بلکه بخاطر زنمه .

سکوت

سارا

زنت ؟

ماکس

دیگه نمی‌تونم بیش از این زنmo گول بزنم . . . .

سارا

ماکس . . .

ماکس

سالهاست که او نو گول می‌زنم . باید این کار قطع بشه . این موضوع داره منو می‌کشه . . .

سارا

درحالی که به او نزدیک می‌شود : گوش کن ، عزیزم . . .

ماکس

بمن دست نزن .

سکوت

سارا

چی گفتی ؟

ماکس

تو خیلی خوب شنیدی .

سکوت

سارا

ولی زنت که اطلاع داره ، این طور نیست ؟ توهمنه چیزو در باره  
خودمان به او گفته ای . از همان ابتدا ازین موضوع خبر داره .

ماکس

نه ، او از هیچ چیز اطلاعی نداره . او گمان می کنه که من با یک  
فاحشه رابطه دارم و همین . میفهمی چی میگم ؟ یک فاحشه ،  
همین و بس .

سارا

بسیار خوب ولی منطقی باش ... عزیزم ... آیا زنت نسبت به این  
موضوع حساسیت نداره ؟

ماکس

اگر به حقیقت پی ببره ، براش بی تفاوت نخواهد بود . نظر تو  
غیر اینه ؟

سارا

به کدوم حقیقت ؟ اصلاً از چی حرف می زنی ؟

ماکس

اگر پی ببره که من یک معشوقه دارم ، مسلماً براش مهم خواهد  
بود . معشوقه ای که دو یاسه بار در هفته ملاقاتش می کنم ،  
مشوقه ای که سرشار از لطف ، ظرافت ، فکر ... و تخیله .

سارا

آره ، درسته ، حق باتوست ...

ماکس

و بفهمه که این ماجرا ساله است ادامه اداره .

سارا

ولی این موضوع برآش مهم نیست . بتو اطمینان میدم که برآش  
فرقی نمی‌کنه . او کاملاً خوشبخته ، میفهمی ؟ خوشبخت .  
سکوت

خواهش می‌کنم این حرف‌های ابلهانه را قطع کن .

سکوت . سارا سینی چای را برمی‌دارد و به طرف آشپزخانه  
می‌رود . منجداً به اطاق برمی‌گردد .

تواصر ارادی که این بعداز ظهرهای مارا هدربدی .

سکوت . باسینی چای از آشپزخانه خارج می‌شود . لحظه‌ای  
به ماکس نگاه می‌کند و به او نزدیک می‌شود .

عزیزم ... کمی بمن گوش بده . گمان نمی‌کنم که آنچه را ما دونفر ،  
باهم داریم ، بتونی بازنت داشته باشی ، این طور نیست ؟ منظورم  
اینه که ... مثلًا ، شوهرم ... کاملاً میفهمه که من ...

ماکس

چطور شوهرت می‌تونه این ماجرا را تحمل کنه ؟ چطور ممکنه ؟  
اوشب که برمیگرده ، آیا نمی‌تونه بفهمه که من اینجا بودم ؟  
آخر او چه میگه ؟ واقعاً او باید آدم دیوانه‌ای باشه . در همین لحظه  
ببینم ، ساعت چنده ؟ ساعت چهار و نیمه - در همین لحظه او  
پشت میزش نشسته و میدونه که اینجا ، در خونه‌اش ... چه  
میگذرد . او چه احساسی ممکنه داشته باشه ؟ چطور ممکنه این  
ماجرا را تحمل کنه ؟

سارا

..... ماکس

ماکس

چی میگی ؟

سارا

او بخاطر من راضیه . او می دونه که من چطور ... آدمی هستم .  
او فهم داره .

ماکس

شاید لازم باشه که من برم و او را به بینم . . . در این باره با او  
بحث کنم .

سارا

ماکس . مشروب خوردي ؟

ماکس

آره ، مثل این که باید برم و با او صحبت کنم . بالاخره ، هرچه نباشه  
او هم یک مرد ... مثل من . آره ، ما هر دو مان مردیم . در حالی  
که تو یک زن ... درب و داغونی !

سارا

(در حالی که با دو دست محکم روی میز می زند) : کافیه . چته ؟  
چیت شده ؟

با صدای ملایم تر .

خواهش می کنم ، کافیه دیگه ... خواهش می کنم . چکار داری می  
کنی ؟ این دیگه چه بازیه که پیش گرفتی ؟

ماکس

بازی ؟ من بازی نمی کنم .

سارا

آه، نه ؟ چراماکس . چرا ، توداری بازی می کنی . این یک بازیه ...  
معمولًا ، من بازی های تورو دوست دارم ... ولی ...

ماکس

بسیار خوب ، من باین بازی خاتمه میدم .

سارا

چرا ؟

سکوتی کوتاه

ماکس

بخاطر بچه ها .

سکوت

سارا

چه گفتی ؟

ماکس

بچه ها . به خاطر بچه هام . باید به آن ها فکر کنم .

سارا

کدام بچه ها ؟

ماکس

بچه های خودم . بچه های زنم . آن ها ممکنه یکی از همین روزها  
پانسیون را ترک کنند . باید به آن ها فکر کنم .

سارا می آید و درست در مقابل او می نشیند .

سارا

می خوام چیزی به گوشت بگم. کاملاً آهسته. گوش کن ... می خوام  
کاملاً آهسته با تو حرف بزنم . چطوره؟ موافقی؟ خواهش می کنم  
قبول کن ... این موقعیه که باید کاملاً آهسته صحبت کرد .  
لحظه‌ای قبل موقع صرف چای بود، این طور نیست؟ ... این طور  
نیست؟ اکنون وقت آهسته حرف زدن .

### سکوت

تو دوستداری که دم گوشت حرف بزنم . تو مایلی که دوست  
داشته باشم ... کاملاً آهسته ، کاملاً آرام . ازمن بشنو . دیگه  
نباید به ... زنها به شوهرها ، به تمام این طور چیزها فکر کرد.  
این احمقانه است، واقعاً احمقانه است . باید به خودت ، به تو ، به  
خودم ، به من ، به ما که اکنون اینجا با هم هستیم فکر کنیم . این  
مهمه . این طور نیست؟ تو بامن آرام حرف می زنی . بامن چای  
می خوری ... باشه؟ ماهمین هستیم ؟ دیگه خودمان هستیم . فقط  
ما دونفر هستیم ... منو دوست داشته باش .

### ماکس

(در حالی که از جا بر می خیزد) . تو خیلی زیاد لاغری .  
از او دور می شود .

در حقیقت ، علت اینه ، میفهمی؟ من می تونم چیزهای دیگه رو  
تحمل کنم ولی نه لاغری را . تو واقعاً خیلی لاغری .

### سارا

لاغر؟ من لاغرم؟ این حرف مفت‌چیه؟

### ماکس

حرف مفت نیست .

سارا

چطور ممکنه که بگی من لاغرم ؟

ماکس

بمحض این که تورا لمس میکنم . استخوانهات به بدنم فرو میره .  
حوصله ام سرفته . من دیگه از استخوانهای تو خسته شده ام .

سارا

این حرفها دیگه چیه ؟

ماکس

بهت میکم که تو خیلی لاغری .

سارا

ولی من که چاقم . منو نگاه کن . چاق و چله ام . در هر حال .. همیشه  
به من می گفتی که حاجی پسندم .

ماکس

قبله ، آره ، حاجی پسند بودی ، ولی حالا دیگه نیستی .

سارا

آخه منو نگاه کن .

ماکس

در حالی که او را نگاه می کند . نه ، تو به اندازه کافی حاجی پسند نیستی .  
اصلًا خیلی می خواهد که هیکلت حاجی پسند بشه .

سکوت

میدونی من چی رو دوست دارم ؟ زن های بشگه وار رو . مثل  
گاو های چاق با پستانهای به همان بزرگی . گاو های قوی هیکل و  
بسیار چاق با پستانهای آویزان ..

سارا

منظورت ماده گاوه .

ماکس

نه ، ماده گاو ، نه . منظورم گاوهای چاق و نرسو ماده و دارای پستونه .

روز و روزگاری بود که تو تا حدی شبیه آنها بودی .

سارا

خیلی هم ممنون !

ماکس

ولی حالا ، ازته دل باید بگم ، در مقایسه با زنی که مطلوب منه ... سارا را از نزدیک نگاه می کند .

... فقط پوست روی استخوانی .

آنها توی چشم های یکدیگر نگاه می کنند . سپس ماکس بر می گردد و کوشش را می پوشد .

سارا

این حرفو برای خنده اش میگی ، این طور نیست ؟

ماکس

من اصلاً نمی خندم و جدی هم میگم .

ماکس خارج می شود و در را محکم به هم می زند . سارا ، با چهره ای آرام دنبال او نگاه می کند . سپس بر می گردد و آهسته بطرف دنبک می رود . آنرا برداشته و در گنجه می گذارد . سپس وارد اطاق خواب می شود و کنارتخت می نشیند ، صحنه تاریک می شود .

\* \* \*

اوائل عصر همان روز است . ساعت شش ضربه می‌نوازد .  
ریچارد وارد می‌شود و همان لباس صبح را به تن دارد . کلاه  
و کیفیش را در گنجه می‌گذارد ، وارد اطاق نشیمن شده و آنرا  
با نگاه خود بررسی می‌کند و یک گیلاس مشروب برای خود  
می‌ریزد . سارا ، از طرف چپ از حمام خارج می‌شود و پیراهن  
بسیار ساده‌ای بر تن دارد هردو لحظه‌ای در اطاق که هستند  
بی‌حرکت می‌مانند . سپس سارا بهسوی بالکن اطاق پیش می‌  
رود و پیرون را نگاه می‌کند . ریچارد در اطاق به او می‌پیوندد .

ریچارد

شب بخیر .

سکوت

سارا

شب بخیر .

ریچارد

تو غروب خورشید را تماشا می‌کنی ؟

او مجدداً وارد اطاق نشیمن شده و بطری ویسکی را از روی  
بار بر می‌دارد .

یک گیلاس می‌خوری ؟

سارا

متشرکرم ، حالا نه .

او یک گیلاس برای خود می‌ریزد و به اطاق بر می‌گردد .

ریچارد

امان از این جلسه ... چه بی‌گاری عجیبی . تمام روز طول کشید  
واقعاً خسته کننده بود . بالاخره ، گمان می‌کنم خوب کار کردیم .

توانستیم به نتیجه‌ای مثبت و عینی برسیم ... عزیزم ، خیلی  
متأسفم که این قدر دیر به خانه برگشتم . ناچار بودم یک گیلاسی  
با مشتریان خارجی بنوشم . و انگهی آدم‌های با محبتی بودند .  
او منشیند .

و تو ، بگو ببینم چطوری ؟

سارا

خوبم .

ریچارد

چه بهتر .

سکوت

ریچارد

تو کمی کسل به نظر میرسی . آیا از چیزی ناراحتی ؟

سارا

نه ، هیچ چیز .

ریچارد

روز خوشی را گذراندی ؟

سارا

بدک هم نبود .

ریچارد

مثل این که خوب هم ... نبوده ؟

سکوت

سارا

تقریباً متوسط .

ریچارد

آه ، بسیار مناسبم .

سکوت

آه ، چقدر عالیه وقتی که انسان به خونه بر می گردد ، تومی تونی  
تصور کنی که چقدر خوبه .

سکوت

فاسقت آمد ؟

(سارا پاسخ نمی دهد .)

سارا ؟

سارا

چی میگی ؟ معدرت می خوام ... به چیز دیگری فکر می کردم .

ریچارد

آیا فاسقت آمد ؟

سارا

آره ، آره ، آمد .

ریچارد

سرحال بود ؟

سارا

در واقع سرم کمی درد می کنه .

سکوت

ریچارد

سرحال نبود ؟

سارا

هر کسی ممکنه که گاه ناراحت باشه .

ریچارد

اوهم ؟ درحالی که من تصور می کردم تنها دلیلی که انسان می تونه فاسق باشه ، اینه که فاسق ها هیچ وقت ممکن نیست ناراحتی داشته باشند . منظورم اینه که ... مثلًا ... اگر روزی ازمن خواسته بشه که وظیفه يك فاسق را ایفا کنم اگر احساس کردم که ... احتمالاً ... آمادگی قبول این «شفل شریف» را دارم ، در هر حال ، ترجیح می دادم که آن را رد کنم و در مقابل بهمن گفته نشه که به طرزی شایسته و ... مدام قادر به انجام وظائف آن نیستم .

سارا

چه جملات طولانی . انشا . برام می خونی ؟

ریچارد

جملات کوتاه تری رو ترجیح میدی ؟

سارا

نه ، کافیه ، متشکرم .

سکوت

ریچارد

بالاخره ... من واقعاً متأسفم که يك چنین روز بسیار بدی را گذرانده ای .

سارا

خیلی هم مهم نیست .

ریچارد

شاید هم اوضاع رو برآه بشه .

سارا

شاید .

سکوت

سارا

این طور امیدوارم .

سکوت . سارا اطاق را ترک می کند ، وارد سالن می شود ، سیگاری روشن کرده می نشیند ، ریچارد به دنبال او می آید .

ریچارد

در هر حال ، من تورا خیلی زیبا می بینم .

سارا

متشرکرم .

ریچارد

آره ، خیلی زیبا ، این که با تو باشم ، منوس رشار از غرور می کنم .  
مخصوصاً وقتی که در شهر شام می خوریم یا به تأتر می ریم .

سارا

خیلی تحت تأثیر تعریف تو قرار گرفتم .

ریچارد

و یابه اپرا .

سارا

آره ، اپرا .

ریچارد

من خیلی احساس غرور می کنم که بازو در بازوی تو وارد می شوم .

همسرم ، وقتی که می بینم تبسم می کنی ، می خندی ، راه می روی  
حرف می زنی ، خم می شوی ، یا بی حرکت می مانی ، وقتی که  
مهارت و استادی تورا در به کار بردن اصطلاحات روز مشاهده  
می کنم ، وقتی که ملاحظه می کنم که تو قادری آخرین اصطلاحات  
رایج و مدروز را به طرزی عالی و با لطفی خاص به کار ببری ،  
واقعاً احساس غرور می کنم . زمانی که ... علاقه دیگران را می  
بینم و ملاحظه می کنم که به هر قیمتی کوشش می کنند که خواهایند  
تو باشند و زیبائی بی تفاوت تو آنها را تحقیر می کند به خود  
می بالم ... بله ، این برای من در حکم یک منبع غرور و رضایت  
خاطر عمیق است .

### سکوت

برای شام چه داریم ؟

سارا

من به شام فکر نکرده ام .

ریچارد

فکر نکرده ای ؟ چرا ؟

سارا

من فکر کردن به شام را امری کسل کننده تصور می کنم . ترجیح  
میدم به این موضوع فکر نکنم .

ریچارد

این تصمیم واقعاً بی موقعیه ، من گرسنه هستم .

### سکوت کوتاه

معذلك تواحد نیستی که من پس از گذراندن سراسر روز با

ور رفتن به مسائل مشکل مالی آشپزی هم بکنم .

سارا تهقهمه می زند .

آدم داره به این فکر میفته که توداری وظائف همسری تو فراموش  
می کنی .

سارا

آه ، خدای بزرگ !

ریچارد

در واقع من فکر می کردم که روزی چنین خواهد شد.

سکوت

سارا

حال فاحشهات چطوره ؟

ریچارد

خیلی ، خیلی خوب .

سارا

چاق شده یا لاغر ؟

ریچارد

چی گفتی ؟

سارا

گفتم چاق شده یا لاغر ؟

ریچارد

او هر روز لاغرتر میشه .

سارا

باید بدت بیاد .

ریچارد

کاملاً برعکس . من از زن‌های باریک اندام خوش می‌بادم .

سارا

من عکس این را فکر می‌کردم .

ریچارد

آه ، راستی ؟ چه چیزی باعث شده که تو این طور فکر کنی ؟  
سکوت

البته ، این بی‌فکری که تو درباره تهیه شام نشان میدی با طرز  
زندگی که مدتی است داری ، کاملاً تطبیق می‌کنی ، غیراینها ؟

سارا

این طور فکر می‌کنی ؟

ریچارد

من کاملاً مطمئنم .  
سکوت کوتاه

شاید هم من آدم متوقعی باشم . گمان می‌کنی که من با گذشت  
نیستم ؟

سارا

درحالیکه او را نگاه می‌کند : من نمی‌دانم .

ریچارد

آره ، من آدم با گذشتی نیستم ، بین هم اکنون ، روی پل موقعی  
که در صفحه اتومبیل‌ها گرفتار بودم ، یک تصمیمی گرفتم .

سکوت

سارا

آه ، چه تصمیمی ؟

ریچارد

باید به این وضع پایان داده شود .

سارا

چه وضعی ؟

ریچارد

به فساد اخلاق تو .

سکوت

زندگی با فسق و هرزگیات ، لذت‌های غیر قانونیت .

سارا

حقیقتاً ؟

ریچارد

آره ، تصمیم من غیر قابل تغییره .

سارا

(در حالی که بلند می‌شود) کمی گوشت خوک سرد می‌خوای ؟

ریچارد

آیا منظور منو می‌فهمی ؟

سارا

ابدا ، کمی غذای سرد در یخچال باقیمانده است .

ریچارد

مسلمان خیلی سرد و خنک ، در هر حال ، من اینجا درخانه خودم هستم . از امروز به بعد ، تحقق نداری ، خواه در ساعت روز و خواه در شب ، فاسقت را درخانه من بپذیری . خرف منو کاملاً فهمیدی ؟

سارا

من برات سالاد تهیه کرده‌ام.

ریچارد

مشروب می‌خوای؟

سارا

آره مایلم یک گیلاس کوچک بنوشم.

ریچارد

چه می‌خوای بنوشی؟

سارا

تو کاملاً می‌دونی. ده‌سال است که مازن و شوهریم.

ریچارد

درسته، حق با توست.

ریچارد برای سارا مشروب می‌ریزد.

حتماً، به نظرت عجیبه که این قدر طول داده‌ام تا به زشتی و  
پلیدی وضعم بی‌بیرم.

سارا

ده سال نیست که من فاسق گرفته‌ام. نه، کاملاً ده‌سال نمی‌شده  
در هر حال ماه عسلمان نبود.

ریچارد

ده سال یا ده‌سال کمتر اصل موضوع را عوض نمی‌کنه. حقیقت  
خیلی ساده‌است. من مردی زن داره‌ستم که درهای خانه‌اش را  
کاملاً به روی فاسق زنش بازمی‌کند.. در هر حال.. بعذاز ظهرها.  
و هر موقعی که خانم مایل هستند. من واقعاً بیش از اندازه با

گذشت و خوبم . تو فکر می کنی که بی اندازه خوب باشم ؟

سارا

تو به طرز شکفت آوری خوبی ، کاملاً درسته .

ریچارد

بسیار خوب ، ممکنه لطف کنی و اگر می پسندی کتبای مراتب احترام  
و تعارفات مرا به اوی تقدیم داری وضمنا از او تقاضا کنی که  
ملفقات های خود را از تاریخ ...  
(او به تقویمش نگاه می کند .)  
دوازدهم ماه جاری پایان دهد .

سکوت طولانی

سارا

چگونه ممکنه این طور صحبت کنی ؟

سکوت

و چرا ، ناگهان ، امروز ... به این فکر بیفتی ؟

سکوت

... هوم

او را در بغل می فشد .

تو روز خسته کننده ای را در اداره گذرانده ای . این مشتریان  
خارجی واقعاً خسته کننده هستند ... ولی عاقلانه نیست که  
این مطالب را به میان بکشی . من در اینجا ، در خانه تو و برای تو هستم  
و همیشه واقع بوده ای که این ... بعد از ظهرها ... چقدر برای  
من اهمیت دارند . همیشه این مطلب را به خوبی درک کرده ای ...

او گونه‌اش را به گونه ریچارد می‌چسباند .

درک مسائل چقدر نادر و در عین حال پر ارزش است ...

ریچارد

تو گمان می‌کنی که برای یک مرد درک این مطلب که همسرش نسبت به او دویا سه‌بار در هفته خیانت می‌کند مطبوع و دلپذیر است ؟

سارا

ریچارد ....

ریچارد

این غیر قابل تحمل است. دیگر برایم غیر قابل تحمل است و مایل نیستم که چشم‌مانم را بیندم

سارا

در حالی که او را در بغل می‌فترسد . ریچارد ... خوشگل ملوسм ...  
خواهش می‌کنم ...

ریچارد

خواهش می‌کنم ، چی ؟

سارا به خود می‌لرzed .

ریچارد

ممکنه یک پیشنهاد بکنم ؟

سارا

چه پیشنهادی ؟

ریچارد

او را به صحراء ببر . یک گودال پیدا کنید . به دهانه فاضل آب

بروید . در پشت زباله‌ها کار خود را بکنید . چطوره ؟ در این باره  
نظرت چیه ؟

سارا بی حرکت می‌ماند .

یک قایق به خرید و مردابی را کد پیدا کنید . هر چه و هر کجا مایل  
هستید ، هرجائی ... ولی درخانه من غیر ممکن است .

سارا  
می‌ترسم که ممکن نباشه .

ریچارد  
بچه دلیل ؟

سارا  
من تکرار می‌کنم که ممکن نیست .

ریچارد  
اگر تابدین حد به فاسقت علاقه‌مندی ، این تنها راه حله ، ازین  
پس ورود او به این منزل ممنوعه . عزیزم من هر چه در امکان  
دارم برای کمک به تو می‌کنم ، زیرا تورا دوست دارم .

خودت این موضوع را میدونی ، این طور نیست ؟ ولی اگر او را  
درخانه‌ام ببینم دک و دنده‌اش را خرد می‌کنم .

سارا  
تو دیوانه‌ای .

ریچارد در چشمان او نگاه می‌کند .

ریچارد  
آره ، دک و دنده‌اش را می‌شکنم .

سکوت

سارا

چطوره که قدری هم از فاحشه جونت صحبت کیم ؟

ریچارد

اورا رهاش کرده‌ام .

سارا

آه راستی ؟ چرا ؟

ریچارد

چون که خیلی لاغر بود .

سکوتی طولانی

سارا

ولی تو ترجیح میدی ... بهمن گفتی که ترجیح میدادی...ریچارد.

اگر منو دوست می‌داشتی ...

ریچارد

مسلمًا که تورا دوست دارم .

سارا

آره ، تو منو دوست داری ... واقعاً ناراحت نمی‌شی ... و تو به این موضوع توجه داری ، این طور نیست ؟ و آنگهی ... عزیزم تو این موضوع را بهتر از من می‌دونی ... عزیزم . خیلی خوبه . حالا همه‌چیز روبراهمه .

شبها ... بعد از ظهرها ... می‌فهمی ؟ گوشت بهمنه ... من شام تهیه کرده‌ام . همه‌چیز آماده است این که گفتم شام تهیه نکرده‌ام فقط برای خنده بود گوشت گاو پخته باسیس خوشمزه داریم . و فردا کباب مرغ برات تهیه خواهیم کرد . خوشت می‌باد ؟

ریچارد

آهسته : زن زناکار . . .

سارا

تو حق نداری چنین نسبتی به من بدی . این حقیقت نداره . تو خوب می دونی که چنین حقی نداری . اصرار داری چکار کنی ؟

ریچارد لحظه‌ای ، درحال سکوت او را نگاه می‌کند . سپس پشت به او کرده وارد راهرو می‌شود . گنجه را باز کرده خم می‌شود و «دنبک» را برمی‌دارد . سارا با چشم‌هایش او را دنبال می‌کند . ریچارد با «دنبک» برمی‌گردد .

ریچارد

این دیگه چیه : چندی قبل آن را پیدا کرد ها م . این چیه ؟

سارا جواب نمی‌دهد .

این واقعاً چیه ؟

سارا

تو نباید به آن دست بزنی .

ریچارد

ولی این درخانه من است ، نتیجه این دنبک یا مال منه یا مال تو و یا به فرد دیگری تعلق داره .

سارا

آن را از سمساری خریده ام ، این چیزی نیست . اصلاً چیزی نیست . واقعاً چه فکر می‌کنی ؟ آن را به جاش بگذار .

ریچارد

این اصلاً چیزی نیست . یک دنبک ... در گنجه من .

سارا

یا الله آنرا دوباره به جاش بگذار .

ریچارد

آیا اتفاقاً این دنبک با گذراندن بعد از ظهرهای غیر شرعیت ارتباطی  
نداره ؟

سارا

اصلاً و ابداً . چه ارتباطی میتوانه داشته باشه ؟

ریچارد

این باید برای یک کاری باشه . به یک دردی می خوره ، من می تونم  
حدس بزنم .

سارا

تو هیچ حدس نمی زنی . او نو به من ردکن .

ریچارد

آنرا چگونه به کار میبره ؟ چطور آنرا به کار میبری ؟ وقتی که  
من در اداره هستم ، آیا شما دونفری دنبک می زنید ؟

او کوشش می کند دنبک را بگیرد ولی ریچارد آنرا محکم  
نگهداشته لحظه ای بی حرکت می ماند و دست هایشان روی  
دنبک بهم چسبیده است .

این دنبک چه نقشی می تونه داشته باشه ؟ تصورم اینه که یک  
چیز تجملی نباید باشه . با آن چکار می کنید ؟

سارا

بالاضطرابی زیر لب : تو نباید این سوالها را از من بکنی . تو چنین

حقی نداری . ما قبلاً اینطور توافق کرده بودیم . هیچ سؤالی  
از این نوع . خواهش می کنم ، از من هیچ سؤالی نکن . از تو تمبا  
می کنم . ماکه قبلاً توافق کرده بودیم .

ریچارد

من می خواهم بدونم .

سارا جسم هایش را می بندد

سارا

خواهش می کنم .

ریچارد

دونفری آن را می نوازید ؟ آره ؟ هر دونفر باهم . . . دونفری دنبک  
می زنید ؟

سارا ناگهان دور می شود و سپس یکباره برمی گردد و نگاهش  
با نگاه ریچارد تلاقی می کند .

سارا

باز هر خندی مبنی بر تحقیر : بیچاره ساده لوح ! تو گمان می کنی که  
تنها اوست که به اینجا می اد ، ها ؟ تو تصور می کنی که او تنها  
مردی است که من اینجا می پذیرم ، ها ، مسخره نباش .

من افراد دیگری را نیز اینجا می پذیرم ، افراد دیگری را وهمیشه ،  
من دائمًا مهمان دارم . بعد از ظهر های دیگرهم . . . همیشه ، مواقعي  
که نه تو و نه او اصلاً شک نمی برد . در موقع فصل ، توت فرنگی  
به آنها ، تعارف می کنم . توت فرنگی که روی آن خامه تازه قرار  
داره . افرادی که نمی شناسی ، افراد ناشناس ، میفهمی ولی ،

آنها به خاطر من نمی‌آیند . بلکه برای دیدن نسترن‌ها مراجعت  
می‌کنند و بعدهم برای صرف چای می‌مانند . همیشه این طور است  
همیشه .

ریچارد

واقعاً ؟

او به آهستگی و درحالیکه آهسته ضرب گرفته است به طرف  
سارا می‌رود . در جلوش می‌ایستد و دستش را می‌گیرد و بزور  
بزیرپوستی که روی زمین پهن شده است می‌کشد .

سارا

چکار داری می‌کنی ؟

ریچارد

آیا این کاری است که با هم می‌کنید ؟

سارا بایک جهش بلند می‌شود و به پشت میز پناه می‌برد . او  
با قدم‌های آهسته به سارا نزدیک می‌شود در حالی که مرتبأ با  
نوک انگشتانش ضرب می‌گیرد .

این طوری ؟

سکوت

چقدر جالب است .

ریچارد ناگهان روی ضرب را ناخن می‌کشد ، و سپس آنرا  
روی صندلی می‌گذارد . سکوت .

شما فندک دارید ؟

سارا جواب نمی‌دهد .

شما فندک دارید ؟

سکوت . او به آهستگی عقب می‌رود و پشت میز می‌ایستد .

بابا قیافه نگیرید . فقط به خاطر فندک دادن به من ! شوهر تان دعوا راه نخواهد انداخت .

چقدر ، رنگتان پریده ، چرا این قدر رنگتان پریده . دختری به قشنگی شما .

سارا

خفه شو . این طوری حرف نزن .

ریچارد

غافلگیر شده‌اید . ماتنها هستیم . در را قفل کردہ‌ام .

سارا

این طوری نکن . نباید این طوری کرد ، نباید ...

ریچارد

او چیزی نخواهد گفت .

(او قدم به قدم به میز نزدیک می‌شود .)

هیچکس نخواهد فهمید .

سکوت

هیچکس صدای مارانمی‌شنود . هیچکس نمی‌داند که این جا هستیم .

سکوت

بالله ، فندک .

سکوت

عزیزم به فکر در رفتن نباش . حسابی گیر افتاده‌ای .

آن‌ها در طرفین میز رو برویم فرار می‌گیرند . ناگهان ، سارا

خنده شدید و کوتاهی سرمی‌دهد . سکوت .

سارا

من گیر افتاده‌ام .

سکوت

شوهرم چه خواهد گفت ؟

سکوت

ما با هم قرار داریم او منظر منه ... ولی من نمی‌تونم برم . گیر افتاده‌ام . شما حق ندارید بامن چنین رفتار کنید . من یک زن شوهردارم . شما حق ندارید ... این طور نیست ؟  
فکر کنید ... فکر کنید ... به آن چه دارید می‌کنید فکر کنید .

آن‌ها لحظه‌ای ، بدون حرکت ، یکدیگر را نگاه می‌کنند . سپس سارا خم شده و از زیر میز ، شروع بخزیدن بطرف او می‌کند .

شما خیلی جسور هستید ، حقیقتاً خیلی جسور هستید ، آره ، حقیقتاً ... ولی شوهرم خواهد فهمید . شوهرم همه چیز را می‌فهمد .

سارا در طرف دیگر میز ظاهر می‌شود و در حالت دو زانو باقی می‌ماند . یک دستش را روی ساق پای ریچارد می‌چسباند . ریچارد بدون بیان کلمه‌ای او را نگاه می‌کند .

بیائید ، بیائید اینجا . من به شما توضیع خواهم داد . صرف نظر از مسائل دیگر ، به ازدواج من فکر کنید ... او منو می‌پرسته بیائید ... بیائید اینجا ، می‌خواهم چیزی به گوش شما بگویم . کاملاً آهسته ، این زمانی است که باید دم‌گوشی صحبت کرد . این طور نیست ؟

سارا دستهای او را می‌گیرد و به طرف خود می‌کشد . ریچارد

مقاومت نمی‌کند و روی زمین کشیده می‌شود . هردو در برابر  
 یک دیگر زانو زده‌اند . سارا چهره ریچارد ، را نوازن می‌کند .  
 برای چای خوردن دیگه خیلی دیره ، این طور نیست ؟ چقدر تو  
 ملوس هستی . من تاکنون ترا به‌هنگام شد، پس از گروب  
 خورشید ندیده بودم : شوهرم امشب‌تادیر وقت کار می‌کنه . او  
 کنفرانس‌داره ... آره، وضع تو فرق کرده . چرا این لباس مسخره را  
 پوشیده‌ای ؟ و این کراوات مضحكه را ؟ تو معمولاً ، این طور لباس  
 نمی‌پوشی این طور نیست ؟ کت رو در بیار ... هوم ؟ دوست‌داری  
 که پیراهنم رو عوض کنم ؟ ترجیح میدی که پیراهن دیگری بپوشم ؟  
 من به‌خاطر تولیاسم را عوض خواهم کرد ، چطوره ؟ موافقی ؟  
 خوشت خواهد اومد ؟

سکوت . سارا او را محکم در بغل می‌فرشد .

ریچارد

آره .

سکوت

لباس تو عوض کن .

سکوت

لباس تو عوض کن .

سکوت

پیراهن رو عوض کن .

سکوت

فاحشه بی همتای من .

آن‌ها زانو زده بی‌حرکت می‌مانند . سارا روی ریچارد خم  
 می‌شود . صحنه تاریک می‌گردد .

پایان

-۷۵-

شماره ثبت اداره کل فرهنگ و هنر خراسان : ۵۳۴ ، مورخه ۱۴/۲/۵۲

چاپخانه دانشگاه مشهد